

سیری در وادی سخنوران عشق
بخش نخست: فخرالدین عراقی
شهرام الیاس زاده



این مجموعه با هدف آشنایی کلی با برخی از بزرگان ادب و حکمت که کمتر در مرکز توجه امروزی هستند، به خوانندگان آرمان تقدیم می شود. شهرام الیاس زاده

خوشا دردی! که درمانش تو باشی
خوشا راهی! که پایش تو باشی
خوشا چشمی! که رخسار تو ببیند
خوشا ملکی! که سلطانش تو باشی
خوشا آن دل! که دلدارش تو گردی
خوشا جانی! که جانانش تو باشی
خوشی و خرمی و کامرانی
کسی دارد که خواهانش تو باشی
چه خوش باشد دل امیدواری
! که امید دل و جانش تو باشی
همه شادی و عشرت باشد، ای دوست
در آن خانه که مهمانش تو باشی
گل و گلزار خوش آید کسی را
که گلزار و گلستانش تو باشی

چه باک آید ز کس؟ آن را که او را
نگهدار و نگهبانش تو باشی
مپرس از کفر و ایمان بی دلی را
که هم کفر و هم ایمانش تو باشی
مشو پنهان از آن عاشق که پیوست
همه پیدا و پنهانش تو باشی
برای آن به ترک جان بگوید
دل بیچاره، تا جانش تو باشی
عراقی طالب درد است دایم
به بوی آنکه درمانش تو باشی

فخرالدین ابراهیم بزرگ مهر، متخلص به عراقی، در تاریخ ۲۰ خرداد ۵۹۲ هجری شمسی معادل با ۱۰ ژوئن ۱۲۱۳ میلادی در روستایی نزدیک همدان به نام کمیجان به دنیا آمد. او در کسب علم و دانش و معرفت در راستای انسانیت از خود نبوغ فراوان نشان داد. آن گونه که از آثار عراقی پیداست، از معلومات متداول زمان خویش بهره مند بوده و از موسیقی و خدانشناسی نصیبی وافر داشته است. همه روز، گروهی از مشتاقان کمال از محضر او فیض می بردند تا شاید بتوانند صاحبدلانی آزاده گردند. همواره عده‌ای از اربابان دانش و هنر برای دیدار او از سایر نقاط به همدان می آمدند تا از مصاحبت او بهره مند گردند.

عراقی در جوانی به گروهی از قلندران پیوسته در سفر پیوست و به علت شیدایی و آتش عشق روحانی که در ضمیرش زبان می کشید، راهی هندوستان گشت تا شاید بتواند به صافی باطن و وارستگی وجود دست پیدا کند.

دستیابی به دانش ها و حکمت های زمانه و ذوق سرشار ادبی از فخر الدین عراقی، شاعری مشهور و نغمه سرایی بلند آوازه ساخت. اشعارش بسیار شیوا و غزلهای دل انگیزش سرشار از لطافت و شوریدگی خاص بودند. او اشعار عرفانی را با نوایی جانسوز می خوانده، به طوری که اکثر مردم مشتاقانه شیفته ی صوت دلاویز او بوده اند.

عراقی از نقطه نظر شاعری، یک شخصیت ممتاز و بارز در تاریخ ادبیات ایران زمین به شمار میرود و از لحاظ معانی رقیق، مضامین بکر، وسعت اندیشه، بلندای فکر و وارستگی روح او را می‌توان در صف شعرای ممتاز و طراز اول قلمداد کرد. اشعارش در عین داشتن محتوای پر معنا، غالباً در قالب الفاظ فصیح و روان بیان شده‌اند. درخشندگی اشعار او و تابناکی گفتارش جاودانی است، چنان که در شعر "به طواف کعبه رفتیم"، به حکمتی بس ژرف پرداخته است:

ز دو دیده خون فشانم، ز غمت شب جدایی
 چه کنم؟ که هست اینها گل خیر آشنایی
 همه شب نهاده‌ام سر، چو سگان، بر آستان
 که رقیب در نیاید به بهانه گدایی
 مژه‌ها و چشم یارم به نظر چنان نماید
 که میان سنبلستان چرد آهوی ختایی
 در گلستان چشمم ز چه رو همیشه باز است؟
 به امید آنکه شاید تو به چشم من در آیی
 سر برگ گل ندارم، به چه رو روم به گلشن؟
 که شنیده‌ام ز گلها همه بوی بی‌وفایی
 به کدام مذهب است این؟ به کدام ملت است این؟
 که کشند عاشقی را، که تو عاشقم چرایی؟
 به طواف کعبه رفتیم به حرم رهم ندادند
 که برون در چه کردی؟ که درون خانه آیی؟
 به قمار خانه رفتیم، همه پاکباز دیدم
 چو به صومعه رسیدم همه زاهد ریایی
 در دیر می‌زدند من، که یکی ز در در آمد
 که : درآ، درآ، عراقی، که تو خاص از آن مایی

تذکره نویسان گفته‌اند که عراقی در هندوستان در مکتب بها الدین زکریا به شاگردی نشست تا در محفل درس علوم ادبی استادان به نام آن زمان عالمی پر مایه گردد. شیخ زکریا که به جوهر

وجود و پاکی گوهر او واقف شده بود، این عارف ظریف طبع را از جمیع درویشان و قلندران مکتب خود جدا کرده، دخترش را به عقد او درآورد.

عراقی عارفی جهان دیده بود و در زمان حیات خود از مسافرت به نقاط مختلف و سایر بلاد خودداری نکرد. او بعد از چند سال از هندوستان راهی روم گشت و در شهر قونیه با مولانا جلال الدین بلخی، مصاحب و معاشر شد و بعد از سالها اقامت در روم و کسب فیض به طرف شام رفت و در دمشق سکونت گزید.



مجسمه عراقی در روستای زادگاه او کمیجان از توابع همدان

عراقی در سال ۶۸۸ هجری قمری در سن هفتاد و هشت سالگی در شهر دمشق سرانجام بر اثر بیماری دارفانی را بدرود گفت و در همان جا به خاک سپرده شد. عموم مورخان ادبی از عراقی به احترام یاد کردند و گاه از کرامات و گاه از شوریدگی‌های وی افسانه پرداخته، مراتب فضیلت او را در پرتو نور عشق الهی ستایش نموده اند. در تمام آثار عراقی آزادگی، وارستگی و عرفان درونمایه ای بس آشکار است:

نخستین باده کاندرا جام کردند
 ز چشم مست ساقی وام کردند
 چو با خود یافتند اهل طرب را
 شراب بیخودی در جام کردند

لب میگون جانان جام در داد
شراب عاشقانش نام کردند
ز بهر صید دل‌های جهانی
کمند زلف خوبان دام کردند
به گیتی هر کجا درد دلی بود
بهیم کردند و عشقش نام کردند
سر زلف بتان آرام نگرفت
ز بس دل‌ها که بی‌آرام کردند
چو گوی حسن در میدان فکندند
به یک جولان دو عالم رام کردند
ز بهر نقل مستان از لب و چشم
مهیا پسته و بادام کردند
از آن لب، کز درصد آفرین است
نصیب بی‌دلان دشنام کردند
به مجلس نیک و بد را جای دادند
به جامی کار خاص و عام کردند
به غمزه صد سخن با جان بگفتند
به دل ز ابرو دو صد پیغام کردند
جمال خویشان را جلوه دادند
به یک جلوه دو عالم رام کردند
دلی را تا به دست آرند، هر دم
سر زلفین خود را دام کردند
نهان با محرمی رازی بگفتند
جهانی را از آن اعلام کردند
چو خود کردند راز خویشان فاش
عراقی را چرا بدنام کردند؟